



xalvat.com

۴۴۳



## مرآت خاوری : تشیع "علی شریعتی"

- تشیع علی شریعتی
- تاملاتی دربارهٔ تجدید در ایران
- تشیع تاریخچه
- نقد ملاحظاتی دربارهٔ انقلابات
- کائنات و روشنگری
- مارکسی و دینگاری
- مفیدی بر تشیع تاریخچه
- معرفی نشریات

تاریخچه و فلسفه



"اختر" : دفتر دوم . بهار ۱۳۶۴ .  
تیراژ : هفتصد و پتجاه نسخه .  
حروف چینی و چاپ : انتشارات "عالم فروز"

صفحه	نویسنده (مترجم)	عنوان
۴ - ۲۰	مرآت خاوری	تشیع "علی شریعتی"
۲۱ - ۴۰	ط - جوادی	تاملاتی درباره "تجدد در ایران"
۴۱ - ۸۲	عبدالکریم لاهیجی	تشیع تا ریختی
۸۴ - ۹۸	بیژن حکمت	نقد "ملاحظاتی درباره انقلاب ایران"
۹۹ - ۱۱۸	ف. آزاد سرو	کانت و روشنگری
	"	۱- عصر روشنگری
	"	۲- روشنگری چیست ؟
۱۱۹ - ۱۴۲	مصطفی هاشمی	مارکس و دموکراسی
	"	الف - آشنایی با "روبل"
	"	ب - مارکس و دموکراسی
۱۴۳ - ۱۴۹	مرآت خاوری	نقدی بر تشیع تاریخی
۱۵۰		معرفی نشریات

## تشیع علی شریعتی

از : مرآت خاوری

بخش نخست : طرح مسئله

\*\*\*\*\*

مطالعه در مجموعه آثار "علی شریعتی" مبنیاً بر آنکه وی بر سر با زکشت با سلام و یا بگفته خود او، با زکشت به یک "ایدئولوژی اسلامی" نبوده است، بلکه کوشش وی، تنها بر سر ساختن یک "ایدئولوژی" نوین در ایران دور میزده است پس یک ایدئولوژی که اندیشه‌های مساوات طلبانه، برادری، و برابری در آن بشکلی کاملاً مروجین و ملموس، از جهان غرب کسب شده و با نظریات واپس گرا ترین بخش از صاحبان پیغمبر تطبیق یافته بود، همین ملغمه پیچیده و ملتقیست از اندیشه‌های جهان نو و کهنه را علی شریعتی "ایدئولوژی اسلام راستین" می نامید.

xalvat.com

منطق فقر گراهی

\*\*\*\*\*

پیدا است که همیشه در برابر هر تحول تازه هستند کهنه پرستان که سنت گرایان نه جا نب گذشته را میکوشند تا از دست ندهند، ولی تا ریخ در راستای گشت خود از روی اجساد به جان اینگونه مردم در میگذرد و منطق برتر خویش را بیرومندانه و سخت به جا معده تحمیل مینماید، چنین است که در طی جریان پیچیده تر شدن روابط اجتماعی - تحت سیطره شیوه‌های متحول تولید - بسیاری از مردم، زندگی بدوی و چادر نشینی را همچنان حفظ میکنند، و خود را از قدم نهادن به مدنیت پرهیز میدهند، چنانکه در اروپا نیز "فئودالیزم" با تکیه بر مذهب (کلیسا) و سلطنت، سد فراگشتهای تاریخی و اجتماعی بود و سرانجام یک انقلاب عظیم، مذهب و سلطنت را بسوی گسترش هر چه بیشتر روابط تاریخی درهم نوردید، در این زمان علیرغم کمبودهای جامعه سرمایه داری، هیچ متفکری نمیتواند، حقانیت تاریخی را به مدافعان فئودالیزم بدهد، و توجیه انتقاد خود را نقاشی تاریخی "شیوه" تولید سرمایه داری "بنماید، چرا که سرمایه داری با همه این کمبودها از "فئودالیزم" بسیار رکابلتر بوده، و نقاشی تاریخی آن نیز دیک تحول کیفی اجتماعی دیگر، ضمن ظهور یک شیوه تولید جدید و با زهم کاملاً ملتر (سوسیالیزم) بر طرف خواهد شد، در جا معده آنرا نکه رو به گذشته دارند، محکومند، چرا که منطق تاریخی حرکت بسوی آینده است، همچنین است وضع

جا معده قبیله‌ای عرب قزقی بهنگام ورود با ایران و به روم، و آغاز تحلیل رفتن در این دو تمدن بزرگ، پیداست که در آن زمان فراوان بودند کما نیکه با دل بستگی به زندگی خشک و بدوی دوران جاهلیت و اسلام، از قدم‌ها دن تمدن و فراگیری تمام جلوه‌های خوب و بد آن - که در هرحال از زندگی شایسته و سوسما رخوری و شترچرانی کاملاً برخوردار می‌باشند و می‌کوشیدند و مانعی بر سر راه این تحول بوجود نیامد و سرانجام نیز نتوانستند، عمل آنان و مرآت آنان در هر صورت و با توجه به خاکستری و جاهلیت و شکل بدویت زیست، از جانب هیچ متفکری در اعمای بعداً بل‌دفاع نمی‌تواند باشد، آری فقر بلال و همیشه و مساوات طلبی ابودرتا ریخاً محکومست، چراکه تا جا معده بشری قدم به شکل طبقاتی ننهد، مگر نیز تحول‌دهی لکتیکی که بر پایه تفاهات طبقات متخاصم استوار است آنرا بجلو نمی‌راند و در نتیجه فراگشت پیشرفت و تحول تاریخی فراهم نمی‌آید.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

متأسفانه حاشیه‌های شاهراشه علی شریعتی، چنانکه خواهیم دید، آنجا که وی در امر به تحقق رساندن آن رزوه‌ها بیش درسا ختن یک ایدئولوژی اسلامی بر سر سخن رفته است، موجب شده که او کلیات جا معده بی‌طبقه و اشتراکی آینده تاریخی (کمونیسم) را به جا معده بی‌طبقه و اشتراکی ما قبل تاریخ عرب‌جا هلی منتسب نماید و راست‌ترین و واپس مانده‌ترین طرز تفکرهای موجود در میان صحابه محمد را بجای چپ‌ترین طرز تفکر تاریخی بینگارد و با این ترتیب از ابودرتال و نیز مقداد دومیشم‌خرما فروش (تتار) نظریه پردازان انقلاب اسلامی خود را اخذ نماید. این که سخن ما از راست و چپ رفت به بیهوده نیست، کلام علی شریعتی است و نیازمند توضیحی از دیدگاه ما تحت عنوان :

چپ‌گرایی و راست‌گرایی در پهنه‌ها تاریخ

\*\*\*\*\*

فلسفه تاریخی ما می‌آموزد که هر آینه اگر دو فرد - متفکر متعلق به دو شیوه زیست متفاوت، و تحت سیطره دو وجه تولید گوناگون، سخن واحدی بگویند، از دیدگاه فلسفه تاریخی "علم اجتماع" بیگسانان و زیبایی نمی‌شوند. بعنوان مثال اگر ابودرتال و جا معده قبیله‌ای جاهلی عرب به دفاع از مالکیت اشتراکی بپردازد، نسبت به ابودرتال خود را استگراشی کرده، حال آنکه اگر یک "پروولتار" در یک جا معده سرما به داری، خواستار اشتراک در مالکیت و نفی مالکیت خصوصی نسبت به ابودرتال تولیدگرده، نسبت به جا معده خود "تاریخیاً" یک فرد انقلابی بوده و در جهت



تحول جا معه به پیش، سخنی را نده است و بدینرو نسبت بشرایط موجود، وی بسک "چپ انقلابی" محسوب میشود، اختلاف میان "ابوذر" و "چگوارا" (که "علی شریعتی" مخلصانه و شاعرانه باینده و آزادت میورزید) همان امریست که در بر خوردهای شا عرا نه، مکتوم میماند، و در نتیجه جا معه\* مرستان (که امروزه با دوران جا هلمیتش تفاوت چندانی نگرده است) با جوامع سرمایه داری ربع آخر قرن بیستم (چون آمریکا، آلمان، فرانسه...) مشابه فرض شده و یکی نگاشته میگردند، و سخنان انقلابیون قرن بیستم، در روند تدریجاً طبقه‌ای بی‌نتفع "طبقه کارگر" علیه روابط سرمایه داری و استثمار، و نگرانی و وسیله ارزیابی ارزشهای "مطلقاً انقلابی" در همه ادوار تاریخ بشمار می روند.

xalvat.com

برای درک بیشتر این نکته نظریه مثالی میزنیم: فرض کنیم که یک شرکت چند ملیتی، بمیان "جنگلهای آمازون" برود و یک کارخانه تولید "کا شوچو" دایر نماید، و اهالی یک قبیله، بدوی آن ناحیه را، که بشیوه انسانیهای ما قبیله تاریخ میزیند، وارد روند و رشد و ورگشت سرمایه و تولید "کا لاکند" فلسفه تاریخ به ما، میآموزد که با پیشرفت، در جنگلهای آمازون، یک واقعیه "تاریخاً مثبت واقع شده است، و آدمیان اولیه" آمازونی چندین هزار سال به جلو رانده شده و معرفشان از هستی جهش و دستخوش تغییر و تحول گردیده است، در اینجا، اگر یک فرد از قبیله مورد نظر، به روند ایستای قبیله خود در یک ایستگاه ما قبیله تا ریخی قناعت ورزد، و یا شرکت افراد قبیله خود در جریان "تولید" مخالفت کند، عملی بسیار ارتجاعی انجام داده و تاریخاً "راست گراشی" کرده است، اما درست برعکس این مورد، اگر یک کارگر صنعتی، در همان کارخانه، با معرفت و آگهی پرولتری، خواستار حذف مالکیت خصوصی آن شرکت "مولشی یا سیونال" گردد و اشتراک مالکیت را برقرار سازد، تولید خواهد شد، یک سخن تاریخاً پیشرفته را داده و چپ گراشی انقلابی نموده است، در اینجا مرتدیدی تمببا شده شکل جا معه بدوی عرب سالها و سالها در روند تحول تاریخاً "جوان" ایران و "روم" عقبتر بود، و نیل به مدنیت و تحول در پیویه "تاریخ" (سوی جا معه بی طبقه) عبور از مدنیت ایران و "روم" را اقتضا مینمود.

دریغاً، که یک دفاع انسانی از "ابوذر"، این حقیقت تاریخ را مکتوم نماند است، چرا که چنانکه علی شریعتی نیز بدروستی میگوید - جبر تاریخ نمیتواند تابع منطق این و آن باشد، هر چند "منطقشان" انسانی و پاک باشد، تکیه بسیار بر "انسانی بودن" مثلاً "ابوذر"، و "کمتر انسانی بودن" ابوبکر و عمر، و از جانب دیگر "پافشاری شدید" بر انسانی نبودن عثمان و "طلعه" و "زبیر"، و

کا ملا حیوانی بودن شخصیت‌هایی نظیر "شمر و یزید و معاویه و ابوسفیان" گروه‌گور استفاها ماتتا ریخی را نمیگشا بد، و این خطروا در بطن خویش حمل میکنید، که خود بناگاه آدمی را یکسره از "عینیا شبه ژرفنای چاهسار" ذهنیاتِ سباب سرنگون سازد.

نیز هم، چون رکان ما ختمان" ایدئولوژی اسلامی" شریعتی، بر بنیانها نهانی سخت سست، چون زهد" عما ربوذر" و" مثال اینان استوار است، در نتیجه، بسیار میبینیم که "راستگروانی تا ریخی" در تمام میت خود، "چنگرانی اسلامی" شده است. چنین دیدگاه‌هایی دوا سلام بدست میدهد: یکی "اسلام تا ریخی" و یکی "نیز" اسلام خیالی" و با همان اسلام که میباید بوده با شد و "بنی‌عاص" مانع شدند. آری "بنی‌عاص" سخت کوچکتر از آن بودند که بتوانند مانع تحقق سلام محمدی یا علوی گردند. اگر در واقع امر، اسلام محمدی و علوی، توسط "بنی‌عاص" از جا هلیت به مدسیت گام نهادند. و این امر بر عزم خواسته علی و ابوذر و میثم و مقداد... بود. از آنروست که منطق نامه ریخ، با "بنی‌عاص" همسو بود، چرا که "بنی‌عاص" (یعنی معاویه و مویدان) تا ریخ را، و منطق جبری تا ریخ را پشت سر گذاشتند، و ابوذر و مویدان را، بر خلاف منطق تا ریخ، مشتیه‌پندارها و خیالات واهی و غیر قابل تحقق را، این امر، هر چند از ابوذر... مردانی مظلوم میسازد، ولی متأسفانه تا ریخ "بدون عاطفه" و سخت خشک و بی منطق تحول مییابد.

بهر صورت "علی شریعتی" با ذهن حساس و شاعرانه خود سخن از دوا سلام میراند: "اسلام ابوذر، نه کعب الاحبار، اسلام عدالت و رهبری، نه اسلام خلافت و طبعه و اشرا- فیت، اسلام آزادی و آگاهی و حرکت، نه اسلام اسارت و خواب و سکون، تشیع علوی نه تشیع صفوی" (ص ۹۶ کتاب اسلامشناسی). بیگمان گوینده خودنیک میداند که مقصود از اسلام سرخ، و تشیع علوی، تشیع و اسلام علی شریعتی است. بین شاعر آزاده و بیسار رز بوده است و نه اسلام و تشیع "علی بن ابیطالب".

علی شریعتی نیک داناست که آن "عدالت" و آن "آزادی" و آن "آگاهی" ...، که قبل از وجود آمدن طبقه در تا ریخ وجود داشته است، یک "جرثومه" ما قبل تا ریخی" نباشد که نظام درونی آن به نظام درونی میمونهای آدم نما (اورانگ اوتان) شبیه تر بوده تا به نظام انسان آزاد تا ریخی، و نیک داناست که "عدالت" و "آزادی" و... نزد حیوانات نیز یافت میشود، ولی آگاهی و معرفت جرد در روند تا ریخ معرفت حاصل نمیباید، و مثلاً اگر علی شریعتی در قرن بیستم سخن از آگاهی و طبقه و اشرافیت میراند بدان دلیلست که در قرن هفتم میلادی، با قرن اول هجری، در جا معه، بدوی و بی طبقه و شترچران عربستان همراه و در کنار



ابوذر و بلال و مقداد و میثم غرما فروش تمیزید، و بسبب کسب آگاهی طبقاتی، به منافع و تضادهای طبقاتی... آگاهی یافته است. و نیک میداند که علم انسان تدریجاً و در مسیر زیست اجتماعی انسان دزیبویه تا ریخ متحول میشود و با هیچ شاعری و یا شاعری نمیتوان منگوا بن حقیقت شد، و اینهمه را میداند نسته و نیک در شعر و آیه "خروج آدم از بهشت نخستین" برای نیل به بهشت آخرین بیان کرده است. ولی با همه اینها این نکته را با زنگار فتهاست که مقصود وی از اسلام علوی، منتعاب دانستن اسلام بخود و (علی شریعتی) بوده و نه به علی بن ابیطالب. چرا که علی بن ابیطالب و ابوذر و دیگران بهانه های ساده و کوچک بنیان ریزی "اسلام علی شریعتی" بوده اند. و نه حقیقتاً واضح "مکتب اسلام".

نیک میداند که علی بن ابیطالب نمیتوانست "ما رگسیت یا" اگز بیستاد نسیا لیست و یا "و ما نیست و یا پیرو مکتب "یا سهرس" و یا "اندیشه ها دیگر" و... بسیا رگسان دیگر از زمره "متفکران قرن بیستم" شد. ولی علی شریعتی چنین بود. و اصلاحش نیز بیشتر و مدارا بن اندیشه ها بود، تا و مدارا قرآن و سنت نبوی. درینا، که در تبیین اعتقادات، اعتقادات و گونه تبیین میگردند.

علی شریعتی نیز هم، ضمن آنکه حرکت آدم را از بهشت جهل بجانب پردیس معرفت میستود، و به حرکت از مالکیت اشتراکی اولیه به مالکیت اشتراکی "و توپیکر تا ریخی با و رداشت، با زهم - و برای توجیه بنیادهای "اسلام مسی" مکتبش - بر شخصیت صد در صد "ارتجاعی" ابوذر، همچون بهانه های ساده و کوچک یک "انقلاب" (ولی انقلاب علوی) پای می افشرد و سخت تا کید میورزید، و این کار بی هیچ گمانی خطای نا صوابی بود.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

"همچنانکه انسان، این عامی بر خداوند... از بهشت بیدردی و برخورداری - هبوط کرده... عامی اما همواره درد غمغه با زگشت. اکنون، آموخته است که چگونه "از مبادت به نجات" راه باید، و با تسلیم در "جبر دلخواه" پس از آنکه با عیان از "جبر کور"رها شد، از "رنج و هائی بی امیدش"رها شود.

او که از خدا گریخت، پس از آنکه در کوره رنجهای زمین، آگاهی، انتخابی، و انتخاب امتحان دید و ناب شد، اکنون راه بازگشت را بسوی خدا میداند... (ص ۱۵۵).

کتاب اسلام شناسی، تکیه بر کلمات از ما میباشد).

ما بر آنیم که بطریق اولی معذوق این شعرا و ره میتوانند تحول تاریخی انسان اجتماعی باشد و میتوان هم عقیده با علی شریعتی بر "آگاهی" و لزوم خروج انسان از جامعه اشتراک اولیه تا جامعه بی طبقه نهایی سخن گفت. و درست بهین دلیل هرگز ابوذر و مقداد را نمایندگان یک "سوسیالیسم اسلامی" نمینگاریم. بسو





خلاف علی شریعتی، چرا که اگر آدم در بهشت اولین میماند باقی بیهوشتر نبود و — آنگاه میزد و خروج از "بلاغت" و پای و درنا ریختن در آن حاصل نمیشود . در واقع نزد شریعتی بود و مقدار دو بلال و . . . . . با به ها و قرا و دادن ایدئولوژی انقلابی قرن بیستم بر "اسلام" هستند . نیکتر آن بود که علی شریعتی یکسره بر اسلام میسوزید ، یکسره میگفت که "اسلام" آنچنان که هست اکنون دیگر قدرت بحرکت ، در آوردن توده ها را ندارد ، (خمینی نشأ نگر مثبت یا منفی بین نظریات ۱۹۰۰ . . . "اسلام" امروزی دیگر نمیتواند "اسلام دیروزی" باشد . "اسلام" قرن بیستم نمایی تواند! اسلام قرن ششم باشد . با ایدبا اجتهاد دین جدیدی بنا مدهین توحید ساختند . — هوا بگوی نیازهای انسانا امروزین باشد . با اید میگفت آنچه بنام "اسلام" (یعنی آئین محمدی) دیروز برای قبایل جاهلی عرب عامل وحدت و فتح و بیرون رفت از جاهلیت بود ، امروزه دیگر در راه تحول جامعه میباید . اگر امروزه ما در جستجوی راه کمالی برای فرد و جامعه هستیم با ایدگام به گام همراه با جامعه — جهای جلو برویم . علم و دانش را تا حد مقدور قرا بگیریم و تجارت انسانی اجتماعی آنرا بر یکا بریم تا از سیر تحولات اجتماعی عقب نمانیم . با اید میگفت اسلام به معنای آئین محمدی "دیر است که" تَمْسُخُ شده است ، و علم به شکر میان دو و سه ، و تشخیص نجاسات و مظهرات ، که علت وجودی رساله های "عملیه" و رساله نویسیها به معنی آیه الله ها میباید ، و در نتیجه سلسله مراتب روحانی را بوجود میآورد ، در این زمان علی است منسوخ ، و جای آنرا مکاتیب توحیدی ، که توان نینش را متفکرین بزرگ جهای ، از تحول جامعه و انسان به نور علم و تجربه استنباط نموده اند ، گرفته است (بدیغتانه در همین دوره کنونی نیز "مجا هدین خلق" برای تعالی بخشیدن به ایدئولوژی خویش و ایجاد یک انقلاب در آن ، به "آئین ناب و پاک محمدی" رجوع میکنند ، تا آنرا از رنگارهای شرک تاریخی طبقاً سی تطهیر نمایند . اینان هیچند انده اند که آنچه منسوخه میباید ، "اسلام" در معنای وسیع کلمه مبتنی بر توحید و راهی بی و بیرون رفت فعل ز قوه نمیباید ، بلکه همان آئین ناب و پاک محمدی است ، که در گذشت زمان محل اعراب خود را در جمله "کمال فردی و اجتماعی انسانی" از دست داده است و به "جزم" زمان به سکون" نماند میثلا گشته و از کلام بشری محذوف شده است ، و جای تاریخی آنرا با ایدیه "قرینه" استنباط نمود . . . ولی علی شریعتی چنین نکرد ، اگر چند نظرش چنین بود ، و اگر چند نیک توانین تحولات اجتماعی را به روایت "گزیستان سیالیزم" قرا گرفته بود . ولی با این همه و با زکونه سخن گفت ، او گفت "اسلام" بود و علی و محمد "چنین بوده و چنان شده و اگر چنین نمیشد که شد ، یک "میثم" تا ز به تنها شی به مدکس چون ما رکسس



صی را زبید، و گفت هوشمندی ما رکن همه از آن سبب بود که قوانین آسمانی اسلام را نیک شناخت و فرا گرفت و "ما رکسیرم" را بنا نهاد (عین جملات ویرا نقل خواهیم کرد). این سخنان با جمله سخت سست بودند و بیجا یکی خویش را زود در محکگاه عمل و تحریت به اشبات رساندند. هر چند که بطور مقطعی اسباب گنگی و حیرت بیسی از روشنفکران و دانشجویان و بطور کلی نسل جوانی را که در جستجوی هوایی تازه بودند فرا هم آورد و آنرا که تشنه راه حل جدیدی بودند و به نظریات معاصر و انقلابیانه ما رکسیرم جلب شده بودند، به زیر پرچمی جمع نمود که سرانجام پرچم دارانش مطهری و منتظری و خمینی گشتند، یعنی کسانی که در تمام طول مدت مبارزات علی شریعتی جز در دیده نویسی و تکفیر، مرا و را قدمی برنداشتند و قلمی نزدند.

گفتم که شریعتی با ژگونه عمل کرد، یعنی هر چند نظریاتش مبتنی بر بنا نهادن یک "ایدئولوژی توحیدی" با بهره گیری از مترقی ترین عناصر تفکر متفکران اخیر جهان بود، این ایدئولوژی را اسلام "محمدی" یا اسلام "راستین" نام نهاد و آنرا منتسب به مرتجعترین و راست ترین بخش از صوابیان محمد نمود. اینکه ما گفتم یک ادعا نیست، بلکه سخنان دکتر علی شریعتی در تمامیت خود آنرا تا بهید مینماید. وی پس از آنکه در کتاب سلامشنا سی خود "مکتب اسلامی" خویش را طرح مینماید، شدیداً بر امر شخصی بودن خطوط این مکتب اصرار میورزد، و تصریح میکند که این مکتب پیش از وی وجود نداشته و یا به نام اسلام شناخته نمیشده است. و چنین میگوید:

[xalvat.com](http://xalvat.com)

"این تصویر شکل ظاهری و طرح رمزی و استخوان بندی کلی همه افکار و معانی من، از اسلام - به عنوان یک مکتب - و در عین حال، از جهان و انسان و زندگی و جامعه و مسکولیت هائی است. این تصویر به آن اندازه میتواند برای خواننده روشن باشد که به محتوای مشروح آن آشنا گردد و من امیدوارم آنها نیکه برآیند تا بدرستی و روشنی و کمال، بدانند چه میگویم و چه میخواهم بگویم و ابعاد اساسی اندیشه و ایمان چیست (بگمان ما، مقصود وی از "اندیشه و ایمان" همان ابعاد "اسلام راستین" میباشد). رنج خواندن این مآخذ را بر خود هموار نمایند و آنگاه، برخلاف تعصب روشنفکران غیر مذهبی و "مذهبیهای غیر روشنفکر" با در نظر گرفتن اینکه: ما مسلمانیم، ما در این قرن و این نقطه جهان، به تقدیم آنرا بر نمایند و فووت و ضعف عقیده و تعهد ما را از زیبایی کنند. (چرا) که تنها کسانی میتوانند اینکار را بدرستی انجام دهند که در این زمانه و در این زمینه خاص بسر میبرند، و به "جایگاه تاریخی و اجتماعی و جهانی خود آگاهی دارند و در جو فکری و فرهنگی "مسلمانی" در این قرن "نفس میکشند، و آن جوئی است در درون مثلث:

"سوسیالیسم، گزینتاً نسبی لیزم، اسلام" ... (کتابا سلامشناسی، ص: ۱۵۸-۱۵۹)

[xalvat.com](http://xalvat.com)

آری، ما مسلماً نیم‌ودرا بین نقطه جهان میزیم، در هجوم سوسیالیسم، و گزینتاً نسبی لیزم و با تعهد به حفظ اسلام (در این نقطه جهان) پس باید سوسیالیست بود، و گزینتاً نسبی لیزم بود ... و این جمله با نام اسلام عزیز، با این همه علی شریعتی، این شاخه انقلابی و احساس‌گرا سانی، تنها به عنوان یک مسلمان شناخته شده، و نه به عنوان یک گزینتاً نسبی لیزم و یا ما رکسیت و یا او ما نیست، روی سخنم با طلب پاک اندیش، دانشجویان و روشنفکران نیست که در این سیستم گردونه تکرار و تقلید ... در جستجوی هوا فی‌حوزه اندوختنی که با دغدغه و نیاز این نسل و تیپ، و تلاش این عصر آشنا باشند، اینان را آنچه آرام می‌کند اطمینان نیست که نسبت به فهم درست و عمیق و روشن اثری، نظریه‌ای یا شخصی در خود احساس کنند. از اینان می‌خواهم که بر روی تمبیرات و اصطلاحاتی که اینجا بکار رفته، یک توقف کنند که هر کدام بر اساس ترمیمی، اصل و یا عقیده‌ای و منتی انتخاب شده است. گذشته از آن، این طرح برای خواننده‌ای روشن است و عمق اشارات و روح آنرا به خوبی می‌تواند احساس کند که در مسائل فلسفی، ایده آل لیزم هگل، فلسفه نیچه، و ما نیزم، بویژه مباحث وجود انسان، و را دیگالیزم، گزینتاً نسبی لیزم، بخصوص مکتب یا سپهرس و های دیگر، و نیز ما رتسیر، و زبان کامو، و از سوسی‌ما هیوم وجودی و فلسفی و انسان‌شناسی و داتسسی و بوداتسسی آشنا باشد، و در عین حال، دانشسیر فرهنگ اسلامی پیش و کم ضروریست. (ه. ک. ص: ۱۵۷)

ملاحظه می‌کنید؟ در عین حال، آنهم پیش و کم داشتن فرهنگ اسلامی، ضروری است یعنی آنچه "دکتر علی شریعتی" می‌گوید بسیار بیشتر به را دیگالیزم، و گزینتاً نسبی لیزم، و ما زکسیرم و هگلیا نیزم، و "زبان کامو"، و ... و حتی به مکاتب انسان‌شناختی شرق دور از بودیزم و وودالیزم ... مدیون است تا به قرآن، و بسها سلام.

آری، بحث در همین جا است. چرا باید بیک جنازه پیوسته و بیجان که حتی دانستن "فرهنگ" و "احکام" آن ضرورت چندانی (آنهم برای دانشجویان و نسل جوان و روشنفکر) ندارد، به زور و ضرب‌هزارویک ایدئولوژی مختلف بشری جان و توان بخشید، و حیات و حقا نیت داد؟ مگر نه آنکه بر سر آن متولیان آن نشسته‌اند ...؟ آیا بجا است که همه تاریخ اسلام را متفکری چون علی شریعتی در هم بکوبد و سخت بها دست‌هرا بگیرد، بدان دلیل که متفکرانش با سلاح تحلیل طبقاتی بشناخت جامعه‌شناسی قدامت‌نگرده بودند، و در این میان "ابن خلدون" را بها نه‌کرد که

نخست "تا ریختن س دیا لکتیسین" جهان او بوده است ، و غربیان را امروزه از این دا نشمن در پیروز بهره ها به وا م گرفته اند .

علی شریعتی تا ریخ جوا مع تحت سطره اسلام را سخت کوبیده و متفکران این جوا مع را ، با جمله ویا بطور شیاع کساننی دانسته است که قرآن را با رای خوبش شفسیروننا ویل نموده اند ، و نظر شخصی خویش را بجای نظرنهی وولی غالب نموده اند ، و با اینهمه خودا ، با نظرات شخصی خویش که حاصل مطالعات وی در فرهنگ جوا مع غربی بوده است ، به نظریه پردازی "ایدئولوژی اسلام را ستین" دست زده و با رای صرف خویش به قرآن نگریسته و واژه های عربی قرآنی را که در حد فهم و درک اعراب دوران جاهلیت بوده است به پیچیده ترین معانی جا معه شنا مانه که ویژه عصر سرما یه دا ریست تا ویل نموده است . از این جمله میباشند : واژه هرولنا ریا "که معادل "مستضعفان" دانسته شده ، و از "کنز" (گنج) اندوزی ، تفا دطبقاتی و استثما رنهرویکا را استنباط شده است .

[xalvat.com](http://xalvat.com)

ما برآنیم که با یدبا صدای بلند گفت که "اسلام را ستین" ، چنا نکه با منطق و منطوق و مفاد و مضمون قرآن و با روح و نص کتاب تطبیق مینماید ، جز این نیست که اکنون در ایران براریکه خلافت تکیه زده و سودای صدور انقلاب را بجهان ، در سر سپهروا ند ، "ایدئولوژی" انقلابی و "فرهنگ اسلامی" همین قانون اساسی کنونی و ملحقات آن (منجمله آئین دادرسی و قانون جزا که بر اساس اصول "احکام تعاص" تنظیم شده است) است ، و جز آن هر که را جعبه اسلام را ستین سخنی بگوید ، امروزه برهوزن و مرد و واضح و آشکارا است ، که گزافه ای بیش نگفته ویا وه ای بیش نبافته است ، اگر عنا صری در اندیشه "شاعر خراسانی" ، علی شریعتی ، و پیروان راه او تا بعدا نش (چون مجاهدین خلق) موجود است که تا ریخا دا رای حقانیتی میباشند ، متعلق به همه آن مکاتیبند که علی شریعتی از آنها بهره گرفته است ، و نه بسبب تعلقشان با اسلام بود و علی و محمد و خمینی و مطهری و معاویه و ابوبکر و ابو جهل و ابولهب و عثمان بن عفان و الخ ...

### تفا دطبقاتی و اسطوره ها بیل و قایل

علی شریعتی بر سر آنست که تفا د دیا لکتیکی میان طبقات را (که عامل گذاریک جا معه از شیوه های تولیدی ساده به شیوه های تولیدی پیچیده ترمیباشد ، تا بیا نجا

که جا معه سرانجام به او توبیخ می‌دهد (در یک چها رچوب اسلامی عرضه کند، در اینجا او با تاریخ و طبقه و جا معه وجدل طبقاتی و نفی و گذا رو... سروکارها دارد و ناچار است تا از برای هر یک از این لحظات، یک معادل اسلامی جستجو کند، وی تاریخ بشری و نیز طبقاتی را، در نتیجه و بر حسب این ضرورت، از اسطوره مشهور "ثورات"، یعنی ها بیل و قابیل آغاز میکند، و بگونه‌ای بس شاعرانه، اما چگونه؟

وی در کتاب "سلامشناسی" به تشریح چگونگی ساختن یک مکتب می‌پردازد و از پس آن، به ایدئولوژی اسلامی سخن خود را می‌رساند. در گفتار وی مکتب: ... عبارتست از مجموعه هماهنگ متناسب بینش فلسفی، عقاید مذهبی، ارزشهای اخلاقی و روشهای عملی که در یک ارتباط ملت و معلولی با هم، یک پیکره متحرک معنی‌دار دارای جهت را می‌سازد که زنده است و همه اندامهای گوناگونش از یک خون تغذیه میکنند و با یک خون زنده اند" (ه.ک، ص ۱۲).

پس از آن وی مکتب ویژه خود را یک مکتب توحیدی می‌خواند، یعنی دارای جهت‌بینی توحیدی. "جهان‌بینی من عبارتست از توحید" (ه.ک، ص ۴۶) و پس از آن می‌گوید: "در یک کلمه ایدئولوژی در این مکتب اسلام است" (ه.ک، ص ۹۵). و اما این اسلام چیست؟ با بقول خود وی: "اما کدام اسلام؟" (ه.ک، ص ۹۵).

این نکته مهمی است چرا که بلا تردید، در آن شرایط، تنها عامل مؤلفه بخش عظیمی از ثورده‌های مردم ایران، اسلام بود (چنانکه هم اکنون درسودان و معروض مراکش و پاکستان و فیلیپین و... مردم اقبال عظیمی نسبت به اسلام و بویژه به "خمینه" بعنوان "ایدئولوژی" فداستثنای و فدا میریالیستی" دارند و به نام آن مبارزه میکنند، و با رزترین نمونه آن رشد عجیب حرکت‌های "خمینه" در لبنان می‌باشد) و بهمین آن میرفت که، از یک سو با توجه به پتانسیل عظیم آن، وعده‌های مزدور مردم را به سکوت بنام اسلام بخوانند، وعده‌ای دیگر نیز بنام اسلام مردم و جا معه را به سوی ارتجاع و با زگشت به هزار وجه ارتجاع پیش‌پیش ببرند. بدینرو، علی شریعتی خود را ملزم میدید که از ابتدا در دو جبهه به مبارزه بپردازد، یکی علیه "جبهه تقیه طلب و تسلیم‌گش" و از دیگر سو علیه "ارتجاع و سلطه" ملایان و پاسگرا، از اینرو بود که وی مرزبندی اندیشه خویش را (که نوعی "گزیستان نسبی لیزم" می‌بخشد به عنا صر تحزب‌گرایی از اندیشه "گائوتسکی - لنین" بود، تحت عنوان اسلام راستین) با اسلام تاریخ موجود، به ما قبل تاریخ اسلام برده، و همه چیز را از محمد و نبوت وی، و صفا به وی بیاغازید، و میکوشید بنام اسلام مردم را مجتمع سازد، قیامی و انقلابی را بخپان ریزد، و بنا گهان از اسلام به گزیستان نسبی لیزم "میسان بر" بزند. از اینجا بود که مرزبندی وی با همه جریانات اسلامی لازم می‌آمد، تا هواداران، و

مستمعاً نش نهندا رندکه آنچا وینا ما سلام میگوید، همان است که هر "ملا" و "آخوند" و "آیت اللهی" میگوید .

ولی اونیک میدانست که اگر سخنان خود را بگونه ای، به صدرا سلام متصل نشما بد مفتیان شهر، بسهولت تمام ویرا، متهمیه "بدعت" در دین کرده حکم تکفیر او را ما درمینما یند، و با اینترتیب اشوسخنان وی، به نام اسلام، بر روی مستمعیتش از میان میروند (در هر حال آیه) **لله میلانی** چندین بار ویرا تکفیر کرد، و واعظی موسوم به "گافی" را، که مقلیداً و بنود سواد داشت تا علیه علی شریعتی گزاره بگوید و یا فیه بدین دلیل وی بر سر آن شد، بر حسب ناچاری، تا هر چه را که میخواهد بگوید، یکسر به صدرا سلام منتسب نماید، و تکیه گاه تاریخی سخنان خویش را "ابوذر" و "مقداد" و "بلال" بخوانند و نظریات تخطیها را، با لعکس تفسیر به رای قرآن معنی کند :

"هر که قرآن را با رای خودش تفسیر کند، مقدسش را از آتش برمیکند، رای درینجا، همان پشه خاوری ..... است. عقیده قبلی است که محقق را و میدارد که، خود آگاه و یا ناخود آگاه، قرآن را بجای تفسیر، تغییر دهد و با عقیده خودش تطبیق دهد. چنانکه میبینیم: سنی شیعه، فیلسوف، صوفی هر کدام از تحقیق در قرآن همچنان بیرون میآید که وارد شده بود. قرآن وسیله اثبات عقاید آنها میشود نه اینکه آنها عقایدی که قرآن بگیرند" (هک، ص ۳۱).

[xalvat.com](http://xalvat.com)

مقصود از این نگاه آنست که صوفی و شیعه و فیلسوف، ابتدا شیعه و فیلسوف و صوفی هستند و همچنان گام به قرآن مینهند و از نسوی آنچنان نگه بوده اند بیرون میآیند، و این عمل که "موسوم به تفسیر به رای قرآن است" سبب انحراف مسلمانان از قرآن میگردد، اگر ما بپذیریم که سخن علی شریعتی درین مورد با حقیقت تطبیق میکند و بعنوان نمونه از سه روزی و بوعلی و ملا صدرا و عین القزات و ... نام ببریم که با چه رنج و موارتی کوششهای بلیغ در راه تداوم دادن به آئین مغان و حکمت اشراق و نیز حکمت مشرفیه نمودند و آنچه معارف بهزا رویک طریق با قرآن تطبیق دادند، تا با استصاک به اسلام را نهدا فرهنگ ما نعت نما یند تا چاریم بگوئیم که علی شریعتی نیز جز تفسیر به رای قرآن کار دیگری نمیکند، با این تفاوت که وی در صد تداوم یکبارگی انقلاب خلقی" میباید، و "ایدئولوژی انقلابی جدیدی" را پی میریزد، و حال آنکه اسلاف او برای بقای یک فرهنگ کوشش مینمودند .

از اینرو، آنجا که علی شریعتی میگوید، تا کنون همه قرآن را به رای تفسیر کرده اند و حال آنکه میبایستی آنرا با عقل تفسیر مینمودند، این سؤال در ذهن انسان نقش مینماید که این "عقلی" که صوفی و فیلسوف و شیعه و سنی و حکیم و ... هیچ یک به آن مسلح نبوده اند، چه میتواند باشد تا اینجا است که نوشته های وی بویژه در همین کتاب سلامنا سی، بملیفهما ندکه از دیدگاه وی، فلسفه تاریخ یعنی "عقل"

و چون همه فقها و فلاسفه و متفکرین اسلامی تا پیش از آشنائی علی شریعتی با نظریات مارکس (ویا بهتر بگوئیم ما رگسیختها) از تفکر در چارچوب منطق تاریخ، بر کنار بودند، در نتیجه "قرآن را تفسیر به رای میکرده اند" و نه به عقل. آنچه مضحک و در عین حال فاجعه آمیز است اینست که در این حدیث، "رای" را که عقیده است و نظر شخصی، "عقل" معنی کرده اند و نتیجه گرفته اند که کسی حق ندارد قرآن را با "عقل" خویش تفسیر کند. مثل اینکه غیر از عقل وسیله دیگری برای فهم هست. همان نقل را هم بوسیله "عقل" میفهمیم. اینها (آیه الله ها و فقها را در نظر دارد) عمدا چنین معنی کرده اند که مردم قرآن را نفهمند... (هک، ص ۳۱).

### خطوط مکتب

اینهمه مقدمه نیست تا هدفهای انقلابی علی شریعتی بدرستی شناخته شوند:

[xalvat.com](http://xalvat.com)

اولا: با هدیک مکتب ساخت.

ثانیا: ایدئولوژی این مکتب "اسلام" است.

ثالثا: آنچه تا کنون بنام اسلام وجود داشته است (شیعه، سنی، تصوف، کلام، فلسفه، باجمعه مبتنی بر تفسیر به رای قرآن بوده اند. و حال آنکه "اسلام ناب و پاک و راستین همان است که "علی شریعتی" خطوط آن را بر مبنای فلسفه تاریخ (عقل) ترسیم میکند، با توجه به این مقدمات، اکنون میتوان با دستها زیدن به کتاب مشهور اسلامشناسی، "اسلام راستین" را با زشناخت، شاخه خراسانی، این اسلام را مذهبی علیه مذهب میخوانند:

مذهب طبقات زیر سلطه، علیه مذهب طبقات مستمگر، (همان کتاب، همان صفحه).

درآمد کوتاهی، مفهوم طبقاتی این دو مذهب مختلف را تبیین مینماید: این مقدمه را ما بازنه کتاب اسلامشناسی نقل میکنیم: وی "فلسفه" تاریخ "را از دیدگاه خویش نقل مینماید، به تعبیر او و در طول تاریخ زیر بنا عوض شده و یک تحول زیربنائی دیگر نیز در انتظار فردای بشریت است:

۱- اشتراک اولیه... (ملاک زیربنای در اینجا "مالکیت جمعی" [یا بگفته مارکس مالکیت اشتراکی] است. ۲- بردهگی، که در آن جامعه دو طبقه، "خواجه" و "عبد" تقسیم میشود... (ملاک زیربنای در اینجا "شکل رابطه طبقاتی است). ۳- "سرواژی، که در آن طبقه ای مالک زمین و طبقه دیگر که رعیت و بند، بردهگی آزاد شده اند. (البته در اینجا تکلیف دستورزان و صنعتگران شهری روشن نشده است). ۴- فئودالیته یا "نیولداری" واقطاعی و ملوک الطوائفی، که نظام تولیدی بزکشا و رزوی و زمینداری استوار است... ۵- "بورژوازی"، زیربنائی که برکسب و تجارت و صنایع دستی، و زندگی شهری و مبادله پول استوار است که طبقه متوسط که وسط دهقان و حاکم، اشرافیت و رعیت قرار دارد، کاسیکار و کاندان و صنعتگر و کارمند و تولیدهای بزرگ را متمرکز



میسازد، دکانه‌ها، سوپر و حوضه‌ها، کمپانی و کارگاه‌ها، کارخانه صنعتی بزرگ و مراکز فیما، بانک و... تجار به سرمایه داران بدل میشوند. ۷۰۰- هرچه سرمایه داران در عدد کمتر و در ثروت بیشتر میشوند و صنعت و سرمایه توسعه بیشتری نیاید، طبقه "پرولتار" صنعتی فشرده تر و قویتر و بیدارتر میشوند و جنگ دیالکتیکی میان این دو قطب بسودا این طبقه پایا نیاید، تا نظام را از درون منفجر میکند، و مالکیت خصوصی پروسا بل تولید و سرمایه را لغو و آنرا بصورت مالکیت عمومی درمیآورد و جا معهه بیطبقه تشکیل میشود.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

برویشی میبینیم که در مرحله اول و هفتم یک زیربنا و در مراحل ۴، ۲، ۳، ۵، ۶، یک زیربنا وجود دارد. و بنا بر این در طول تاریخ دوزیربنا بیشتر نبوده و نمیتواند باشد (هک، ص ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰).

پسوند و پیشوند کوچکی لازمست تا علی شریعتی بتواند این "تاریختناسی" نوع "روسی" را، که تماما معیشری را در یکسری قالبهای از پیش ساخته قرار میدهد و پشت سرهم "فاکت" میآورد تا صحت مدعای خود را اثبات نماید، به قرآن عرضه نماید، و از بیخ و بن اسلامی بودن آنرا به همه مستمعین تفهیم نماید، این پسوند و پیشوند جز "هابیل" و "قابیل" نیستند. از این دوست که وی شیوه‌های تولید "یک" و "هفت" را که مستثنی بر اشتراک مالکیت میباشند (با صدها هزار تن و شگرفی که در میان این دو موجود است) به زیربنای "هابیلی" تسمیه میکند، و سایر شیوه‌های تولیدی را به زیربنای "قابیلی" .

بنظر من در جا معهه فقط و فقط دوزیربنا ممکن است. یکی زیربنای قابیلی و دیگری زیربنای هابیلی. بردگی و سرازری و فئودالیزم و بورژوازی و سرمایه داری را، به عنوان "زیربنا" قبول ندارم که همگسی روینسایند، و ما رگس... همه را زیربنای نامیده است (هک، ص ۸۶). اما به عقیده من، ما رگس چند ملاک را در فلسفه تا ریختش باهم مخلوط کرده است و تقسیم بندی مراحل تحول اجتماعیش مغشوش شده است، یکی شکل مالکیت را، دیگری شکل روابط طبقاتی را و سومی شکل ابزار تولید را. (هک، ص ۸۷).

اینجا ما با نقد و سنجش چند و چون اظهارات این "شاعر گرانقدر خراسانی" کاری نداریم. سخن ما در اینجا فقط بر سر آنست که بنما یا نیم که "علی شریعتی" یا چه دستا وردهای هنگفتی از "مارکس" (بروایت مارکسیستها، البته) و جا معهه شناسی طبقاتی و فلسفه تاریخی، قرآن را بر سر دست گرفته تا بر اساس تعبیرات خاص خویش از آن، "اسلام سرخ و تشیع علوی" را بنا نهاد.

تنها به نحوه طرح مکتب از جانب علی شریعتی، اشاره ای کوتاه مینماید. استوار آن نیز اینک و بیچنین گفتار و چنان استدلالی را، انتقادهای را بر خویش گشوده



است ، که خود به دیگران وارد آورده بود .

معاندانش میتوانستند ، به سادگی هر چه شما متر ، بگویند ؛ مگر نه آنکه "علی شریعتی" گفته بود "شیعه و صوفی ، ، ، ، ، ابتدا شیعه و صوفی و غیره هستند و سپس بسراغ قرآن میروند تا دلایل حقا نیت خود را از آن استثنای چنانچه بید ، و برای اینکار ، کتاب را تفسیر به رای میکنند ؟" مگر وی نگفته بود که ؛ "اینکارنا ساخته و ناساخته است ، و نیا بدش انجام داد ؟" پس چگونه است که خود وی نخست بکسره نظریات "مارکس" را ذکر میکند ، آنهم با اشتباه بی پروا به ما رکن و صرفا با یک انتقاد شکلی و نه ما هوی از وی ، و آنگاه ساده کرده را نه "مالکیت اشتراکی" را "زیربنای"ها بیل" ، و "مالکیت خصوصی" را "زیربنای"قا بیل" نام مینهد ؟

xalvat.com

این انتقاد هست که به جای خود بر علی شریعتی وارد است ، با اینحال ، وی تلاش فراوانی را مصروف تطبیق ایندو "ا مرمثفارق" مینماید ، توضیحی تاویلی قویب به جهل صفحه به داستان ها بیل و قابیل داده است و از این اسطوره "اولین" یک تحلیل کامل "ما رکیستی" عرضه نموده است ، دقت فراوان وی ، در واه این تطبیق تا ریخ و اسطوره ، نمایانگر "ایمانی سخت متعهد" است که بجای خویش سزا و ارتحسین میباید ، با اینهمه پیدا است که آنچه وی میگوید ، زانئیده ، اندیشه است که به نوبه خود حاصل اختلاف مکاتب گوناگون فکری نزد وی میباشد ، از اینروست که او همه جا گفته است ؛ "به عقیده من" ، "به نظر من" و ...

الغرض ، نظریات وی ، در مورد تحلیل طبقاتی از جامعه "تحت عنوان ها بیل و قابیل تا زگی دارد ، شاید ، در حقیقت ، او را سوزان باشد که تضاد میان مذهب ( اسلام ) و مکتب "مارکس" را بیگانه نمی برد نماید ، با اینحال طرح مسا له از جانب وی بر چنین پایه ای استوار نمیباشد ، چرا که او ، با دست یازی به ما رکیزم و ... ، در صدد اثبات حقا نیت برای "اسلام راستین" است ، و این اسلام ، نه آن اسلام آسانی ، و ملهم به محمد ؛ بلکه دین و مکتبی سخت زمینی و شعرگونه ، وزاده طبع استاد خراسانی ، علی شریعتی ، میباشد ، اتفاقا آنچه ( این ) نظریه را بروشنی تا فید میکند ، انطباق دقیق تیپ ها بیل" است ، با "روانشناسی طبقاتی" و "رفتار اجتماعی انسان عصر اشراکا ولیه و تولید آ زاد ، و دامداری و صید و شکار" ، و "تیپ قابیل" ، با "اخلاق اجتماعی و طبقاتی" انسان جامعه طبقاتی و نظام بردگی و روانشناسی ارباب" ( هک ، ص ۷۶۰ ) .

"بنظر من ، قتل"ها بیل" بدست" قابیل" ( در قرآن ) از یک تحول بزرگ ، ، ، ، ، خبر میدهد . . . و آن پایان یافتن "کمسون اولیه" و نایب بودن نظام برابری ، و برادری نخستین انسان در شکل تولیدی صید و شکار است ، با ظهور تولیدگشا و رزی ، و ایجاد مالکیت عمومی ( تشکیل اولین جامعه طبقاتی و نظام تبعیض و استثمار و مال پرستی و بی ایمانی" ) ( هک ، ص ۷۷ ) .

بلا تردیده چکس دیگر، پیش از علی شریعتی، اینچنین به تاویل و تفسیر قصه "ها بیل و قا بیل" نپرداخته بود. چرا که در آن زمان نی لازم بود تا "ما رکس" سخن از تحول شیوه های تولیدجا معه بشری و جبرتا ریخ بنما بدو "انگلس" یا بهره گیری از نظریات و تحقیقات انسان شناختی "مورگان" بر روی سرخپوستهای آمریکای جنوبی، کتاب خویش "دولت، مالکیت خصوصی و منشاء خانواده" را تدوین نماید (وبعداً "لویس بریوسون" و "موريس گودوليه"، صحت و سقم موارد آنرا نشان دهند) و در آن کتاب آفات و لحظاتی این تحول تاریخی را از "گمونا ولیسه" به اشکال پیچیده تر "زیست اجتماعی" ذکر نماید تا در عصر ما، علی شریعتی بتواند "را زها بیل و قا بیل" را کشف کند و با ازداستان ساده "ها بیل و قا بیل" در قرآن چنین نتیجه پیچیده و غریب تاریخی را استخراج نماید. البته هیچ آیت الهیاً مفسر شناخته شده دیگری را ما در تاریخ اسلام سراغ نداریم که مقدم بر ما رکس و انگلس قوانین نسبیته نظریات تحول شیوه های تولیدی را در طول تاریخ جوامع نشان داده باشند. چون فقط، علی شریعتی جامعه شناس مفسر و دانشمندی بود که در ریخ آخر قرن بیستم میسرست و لا غیر، هر چند که "با زرگانها" و "شاهینها" ... نیز کوشیده بودند تا با استعانت از "انتروپولوژی" و "ترمودینامیک" حقانیت قرآن را به اثبات برسانند.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

علی شریعتی، در هر حال، اندیشمندی بود که از اندیشه های نوین زمان خویش تا حد حساسیت یک شاه عمرتا شرمیگشت، آنهم ششاً عری خراسانی، با طبعی غرا و پیرگفتگو. گویی وی قصیده سرا زاده شده بود، ولی روزگار چنان خواسته بود که وی تمام توانا شیهای شاه مرانه خویش را صرف سخنوری نماید، و بی بیشتر از آن، زمانی حقیقتاً روانی طبع وی آشکار میشود که میان قفا یای متفارق و بلا رتباط بل یکدیگر، وی شجاعانه و شاه عرا ته، به قوت خیال محض ارتشاط برقرار مینماید، و این چنین فواصل مدها هزار ساله را در تاریخ به گامی سریع میپیماید، و ابتدا و انتهارا بیکدیگر متصل میکنند. بیگمان کوششهای راستین وی، در راه بنیان نهادن یک مکتب "اسلامی، لنینیستی"، که ضرورتاً انقلاب ایران در آن برهه، و از دیدگاه وی، بود، بدون نتیجه و معلق نمائند. ما بر آن نسیم که مکتب وی وایدئولوژی ویرا نمیتوان برجسب "ما رکسیست - اسلامی" زد (چنانکه "ساواک" زده بود)، این کارناشی از عدم عنایت به شکل و محتوای نظریات وی میباشد. غوری عمیق در آثار وی نشان دهنده آن است که "اسلام" زردا و نامی و یا شکلی بیش نیست که محتوای آنرا "قرائت لنینیستی" است. لنینیستی "از ما رکس و ما رکسیزم تشکیل میدهد، و از اینرو اگر تقدم شکل و محتوا را در نظر بگیریم، تا چا ریم که ویرا بنیانگذار مکتب دومعروف "اسلام - لنینیزم" بخوانیم، و استظها را استدلالات خویش را اظها را تا خود وی بدانیم.



این ما نیستیم که تازه این حرفها را از ما رکسیستها گرفته باشیم. این ما رکسیستها هستیم که این حرفها را تازه از اسلام و مذهب گرفته اند. جهتگیری طبقاتی اسلام صص ۳۰۲ البته، نیک میداندیم که "ما رکس" و "ما شو" نیز شا عرب بوده اند، وی بی تردید، در شعربا علی شریعتی پهلو نمیزدند. وی از قریحه ای استثنائی برخوردار بود، آن چنانکه به نظریاتش و به مکتبش، رنگی کاملاً ذهنی و "خیالی" میداد، که هر چند بسیار زیبا و گیرا بود، ولی بهمان نسبت با واقعیت فاصله داشت. او با بهره وری از انگیز-بستانا لیزم و نثوما رکسیزم (نظریات ما رکوزه و اریگ فروم و امثال ذلک) میگفت: من با اینجا رسیده ام که ها بیل یک انسان نظری سالماست و نظام اجتماعی و شغل، و زندگی اقتصادی ناهنجا و غیر انسانی اور "الینه" مسخ، منحرف و آلوده نکرده، و معیوب و کج، و به تعبیر "مارکوزه" "گسرسده" و "عقده دار" و "آلوده" بارش نیا ورده است. اسلامشناسی صص ۸۱

به یقین میتوان گفت که درک این سخنان برای کسانی که تا آشنا با واژه های ما رکسی و ما رکسیزم و نثوما رکسیزم میباشند، کار صعبی است.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

### گذاردن لکتیکی

میدانیم که پرولاثریزا سیون جا معه تحت سیطره شیوه تولید سرمایه داری، منظم و شامل روابط نوینی است که در طول تاریخ، بشر با آنها آشنا نشدند. از جانب دیگر قاطب درک است که روابط سرمایه دارانه در طول زمان بصورت نطفه-هاشی در "فتودا لیزم" منعقد میگردد و پس از تغییرات کمی بسیار، و یک جهش کیفی نسبی، از زهدان فتودا لیزم خارج شده و با نظمی "مادر"، خویش را اثبات نموده و گذار به شیوه تولید برتری آغاز میشود، که در طی آن شما روابط اجتماعی و نظامی مدرنی متحول شده و جای خود را به روابط پیچیده تر و متحولتر میدهند (البته همه آنها پس از تغییرات و تحولات درونی در پی گذار از یک شیوه تولید کهن به یک شیوه تولید نوین ظهور مینمایند، نه آنکه هر یک زبرینا-روپنا و روابط بسط تولیدی متعلقه ما قبل دوران سرمایه دارانه بخوانیم- همچون "مجاهدین خلق"- با یک انقلاب نوین آیدنولوژیک و دمکراتیک؟ "خلاق ناگجا آبدی" را در جا معه برقرار نمائیم). بهمین صورت، در هر شیوه تولیدی موجود نطفه های شیوه تولیدی آتی بسته شده و با رشد یافتن آن گذار به مراحل بالاتر تاریخ می دهد، و شیوه تولید موجود توسط فرزندان خود خاسته از زهدان خود نفی و طرد میشود. شناخت تحولات جا معه نیاز به دستاوردهای دارد، و درک دوران گذار از یک شیوه تولید متسوخته به یک شیوه تولیدنا سخته و آتیه، معرفت به قانوشمندهای ویژه ای را اقتضا میکند، که در کلیت خود "علم جا معه شناسی" و "فلسفه تاریخ" را تشکیل میدهند.

نتیجه ۱

xalvat.com

تطبیق فلسفه تاریخ و جامعه‌شناسی طبقاتی استواره "ها بیل و قا بیل" ...  
 ساده‌کردن یک امر ساده‌ناشدنیست. و علیرغم حسن نیت و صداقت مبدع آن، خطر فرو-  
 غلطیدن از تفاوت‌های طبقاتی را با همه پیچیدگی‌هایشان، به اختلاف ساده "ظالم و  
 مظلوم" و "غنی و فقیر" دربردارد.

سخت‌آزاد و جناح و دولت‌مدر طول زمانست ... و آغاز جنگی که هندوئیسم با آن نیاخته است.  
 جناح‌ها بی‌بیل، جناح مستضعف محکوم که قتل تاریخند، و اسپرینظام  
 قابیل، که نظام مالکیت خاکم بر جوامع بشریست. و این جنگ، جنگ دایمی  
 تاریخست که نسل به نسل پرچم قابیل بدست طبقات خاکم میرسد و خونیه‌های دعوت‌خون  
 ها بیل نسل به نسل به دست مردم محکوم که برای عدالت و آزادی و ایمان راستین  
 مبارزه میکنند. و این تیر در همه دوره‌ها ادامه دارد، و در هر عصری بگونه‌ی.  
 (اسلامشاهی، ص ۸۲۰).

بیشک این سخنان به شعری لطیف ما نسته‌تراست تا بیک نظریه دقیق و علمی  
 مبتنی بر اصول فلسفه تاریخ. پیدا است که چون تیر در طبقاتی را - با همه پیچیدگی  
 های تاریخی آن - به نزاع "ها بیل و قا بیل" یا شین آوریم، از پیرآن، بسا دگی هر چه  
 تمامتر میتوانیم دعا کنیم که تفرات طبقاتی "پرزولتر - سرما به دار" در تمامیت آن  
 در قرآن - تمام و کمال - آمده است، مگر نه آنکه تیر در ها بیل و قا بیل در همه دوره‌ها  
 ادامه دارد، در هر عصری بگونه‌ای؟